**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه ششم\_ 16 آذر 1399**

[ادامۀ تببین مختار در مساله]

دیروز به این مطلب پرداختیم که این مطلب شیخ اعظم اعلی الله مقامه، و مرحوم میرزا مرحوم نائینی قابل قبول است که در حکومت، بحث شرح و توضیح الفاظ محکوم مطرح است، گویا کلمۀ­ایی مثل ای و اعنی در تقدیر است، این مطلب را از این اعاظم می گذیریم که خود بانیان این اصطلاحند، اصلاح حکومت. ولی با این سخن میرزا که فرمود حال که بنای بر شرح و توضیح است، پس بین الحاکم و المحکوم، تعارض نیست، نمی توانیم موافقت کنیم.

اشاره می کنم به آن نکته ایی که در بحث عام و خاص، خدمت شما عرض کردم و آن دقیقا در مورد حکومت هم قابل تصور است، عرض کردم چون کتاب قانون در علم حقوق مثل قانون مدنی ایران، مدون و مدوب و با اعداد و ارقام مشخص شده است. مادۀ 1، مادۀ 2، کذا و کذا، بخش فلان و ... در آنجا تخصیص زدن مشکلی عمده ندارد، کافی است لحن یک ماده نسبت به ماده دیگر اخص باشد، شما در قانونی مثل قانون مدنی نقل به معنا در متن قانون ندارید، تقیه ندارید، همۀ مواد قانونی دست شماست، و چیزی حذف و از بین رفته ندارید، سؤال و جواب نیست که احتمال داده شود جواب ها فقط مربوط به آن سؤال هاست و قابل تعمیم نیست، قانون مدنی اگر هم بعدا اضافه و کم و تقریر داده شود، همه اش یک جا توسط یک حقوق دان ملاحظه می شود.

لذا هم چنان که در بحث تخصیص گفتیم، تخصیص در قانون مدنی و امثال آن به راحتی صورت می­گیرد، در مورد شارح بودن یک ماده قانونی نسبت به مادۀ قانونی دیگر هم قصه از همین قرار است. به عبارت دیگر درست است در قانون بشری هم که تدوین می شود، هم قرائن متصله داریم، هم قرائن منفصله داریم، ولی عملا چندان تفاوت ما هویی، در کار حقوقی، نسبت به قرینۀ منفصله با قرینۀ متصله نیست. هر دو به سادگی قابل تشخیص و قابل اعمال هستند، فقط کافی است این حقوق دان آشنا به مواد حقوقی باشد تا بتواند قرائن منفصله را، تشخیص بدهد. اما بعد از آنکه تشخیص داد، معزل عمده­ایی نیست.

بنابراین اگر چه اعمال قاعدۀ تخصیص و یا حکم به تخصص، و یا حکم به شارح بودن کار فنی حقوقی است، اما نسبت به آن چه ما در فقه داریم، قابل مقایسه نیست. از این رو همان سخنی را که در مورد عام و خاص خدمت شما عرض کردم، در مورد حاکم و محکوم هم، قصه از همین قرار است، اگر چه ما حکومت با این تعریف خاصی که از سیدنا السیستانی نقل کردیم، اعتبار ادبی، که از الفاظ کنائی و استعاره استفاده می کند، در حقوق کمتر شاید به چشم بخورد، اما بحث شرح و نظر در یک مادۀ قانونی نسبت به مادۀ قانونی دیگر ملاحظه می شود. حال که ما نباید خودمان را با یک حقوق­دان حتی در قانون مدنی که متخذ از فقه امامیه هست مقایسه کنیم، چون آنجا لباس قانون و حقوق به خودش پوشیده [است]. در روایات ما، در فتاوای منتشر شده در کتب اسماء ما، آن موازین معاصر در کتب حقوقی و قانونی، مشاهده نمی شود، لذا

1. ما در روایاتمان نقل به معنا داریم در حالی که مواد قانونی عین قانون هستند. کلمه به کلمه­اش قانونی است.
2. ما در روایات فقهیه با حادثۀ حذف و تلف شدن بخشی از تراث روبرو هستیم. چیزی که در علم حقوق به ما هو حقوق چندان معنایی ندارد.
3. ما در فقه با روایاتی روبرو هستیم که بحث تقیه در آن­ها مطرح است، تقیه با معنای مشهور خودش چندان جایگاهی در قانون و حقوق به ما هی حقوق ندارد.
4. ما در فقه با سوال و جواب بیشتر روبرو هستیم و این سوال و جواب­های مرسوم در کتاب­های روایی ما، در مواد حقوقی، جای چندانی ندارد.
5. ما در روایات خودمان، قرائن منفصله کم نداریم، که یک امام مطلبی را فرموده باشد، و امام دیگر، قرینۀ منفصله­اش را.

اگر چه در متن قانون هم چه بسا قرائن منفصله مشاهده کنیم اما برخورد حقوقی با قرائن منفصله کار آسان­تری است از برخورد اصولی و فقهی با قرائن منفصله.

1. آن­چه در متون قانون ملاحظه می­کنید از اعتبارات قانونیه بهره گرفته است، مواد، مواد قانونی است، استفاده از کنایه و مجاز و استعاره و اعتبارات ادبیه، در متون حقوقی جایگاهی ندارد، ولی در روایات ما جایگاه دارد.
2. اگر چه در قوانین موضوعۀ بشری ما به عنصر نسخ زیاد روبرو می شویم که قانونی پس از قانونی نوشته می شود که عملا ناسخ قانون اول است اما اولا در این متون قانونی، معمولا تصریح می کنند به نسخ و این که آن قانون قبل کأن لم یکن است. در فقه ما کمتر تصریح به نسخ شده است، باید نسخ را استفاده کرد، ثانیا در مورد آنجاهایی هم که در کتاب های قانونی و حقوقی صراحتا کلمۀ کأن لم یکن بودن قانون قبل نیامده است، صراحتا بحث نسخ نیامده، تشخیص نسخ کار چندان دشواری است نسبت به آن چه که ما در روایات خودمان مشاهده می کنیم.
3. ما در قانون بشری در دسترس چیزی به عنوان القاء خلاف عمدا نداریم، که مقنن مخصوصا بیاید دو مطلب را متضاد بیان بکند، عمد در دوگانه گویی باشد اما شما در روایات خودمان، از جمله روایتی که در عدۀ شیخ طوسی هست می بینید که ائمه علیهم السلام می فرمایند ما خود این کار را انجام داده اییم به جهاتی و به حکمت­های.

خلاصة الکلام این که شباهتی بین کتاب قانون با کتاب شریعت هست، قابل قبول، اینکه در کتاب شریعت هم باید همان قواعد عقلائی مثل تخصیص و تحکیم، تخصص اعمال شود، بحثی نیست، ای که باید نگاه اصلی به کتاب شریعت در نحوۀ تقنین، نگاه عقلانی و عقلائی باشد، قابل قبول است اما این تفاوت ها را هم نباید از نظر دور داشت، و لذا هم چنان که در بحث تخصیص خدمتان عرض شد، در بحث حکومت تضیقیه هم به همان منوال بحث می کنیم، این که روایت الف، لحن، لحن حکومت است بر روایت "ب" می گوید «لا ربا بین الوالد و الولد»، کافی نیست باید امور دیگری که بر شمردیم ملاحظه شود تا بتوانیم صراحتا به تحکیم روی بیاوریم.

اگر این مطالب ما ثابت شود تخالف بین الحاکم و المحکوم معلوم می شود. بله اگر فقط به لسان «لا ربا» نگاه کنیم و دقت کنیم به واژۀ شرح، ممکن است شما بگویید این جا چه تعارضی است ولی وقتی با این مطالب روبرو شدیم، دیگر نباید مسأله را ساده گرفت، اکتفا به لحن کرد و قول به تحکیم را برگزید. اگر چه در همان توضیح واژۀ شرح دیروز عرض کردم، دو جور شرح داریم، شرح لغات و واژه ها در مرحله مدلول استعمالی چه معنایی می دهد خب این معلوم است بین شارح و مشروح فرقی نیست، تخالفی نیست، تعاندی نیست، اما آنجا که شرح مدلول تصدیقی است در جمله الف ظهور مدلول تصدیقی عام است در جملۀ دوم مدلول تصدیقی خاص، حال می­خواهید مدلول خاص را چه به لسان تخصیص، چه به لسان حکومت مقدم کنید بر عام. این تعارض و تخالف مشاهده می شود. شرح الاسم و شرح اللغة که نیست.

[کلام ما در حکومت بالتوسیع]

آنچه گفتیم در حکومت تضیقیه بود. اما در حکومت بالتوسیع چه باید گفت؟

هر آنچه را که در بحث حکومت بالتضییق خدمتتان عرض شد، اگر با دقت بنگرید، در حکومت توسیعی هم باز تخالف و تعاند در کتاب شریعت مشاهد می­شود؛ چون اولا درست است حکومت بالتوسیع شارح است و مُوَّضِح، اما شارح مراد جدی است نه مراد استعمالی. و خود این تخالف زاست، ثانیا همان عناصری که در فرق بین قانون و فقه بیان کردیم، همۀ آنها در حکومت بالتوسیع که این هم یک اعتبار ادبی است خواهد آمد، طابق النعل بالنعل؛ لذا اگر بخواهید بگویید تعارض مستقر نیست، نسخ نیست، باید همۀ آن مراحلی را که توضیح دادم، طی کنید. تخالف بین الحاکم و المحکوم، و لو حکومت بالتوسعة در این جا هم هست.

علاوه ثالثا هم در این جا هست و آن این است که شما می خواهید بگویید «الطواف بالبیت صلاة»، باید همه آن مراحل را طی کنید تازه ان مراحل را که طی کنید، از شما می پرسم حد این تنزیل چقدر است، تا چه حدی طواف مثل نماز است، اینجا هم باید نگاه به این جمله کنید که مطلقا می گوید «الطواف بالبیت صلاة» هم نگاه به کلمات شارع در شرائط و خصوصیات و موانع نماز کنید هم نگاه به باب طواف داشته باشید، هم مشترکات طواف و صلاة را استنباط کنید، هم موارد اختلاف را، پس همان گونه که در حکومت بالتضییق ما بحث تخالف الحجج را مطرح می کنیم، در حکومت بالتوسیع هم همین است

آنچه که گفتیم مخصوصا آن بعضی از فروقی بین الحقوق و الفقه بیان کردیم بنابر مسلک اضطرار و انسداد اقوی قبولا هست تا مسلک انفتاح، با این که قابل تطبیق با مسلک انفتاح هم هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .